



با سین و ثا متفاوت باشد. به فرض: ز، ض، ذ، ظ، چهار تا حرف مشابه هستند، باید در نوع بیان متفاوت باشند، یعنی در همان ابتدای بیان، شما می‌بایست موسیقی را در آن لحاظ و از یک لحن خاصی استفاده کنید، بیان حروف از مخارج خاص یعنی موسیقی حروف.

حق ندارید در قرائت، کلمات را

لخت و برهنه قرائت کنید و باید

کلمات و حروف از

مخارجش ادا شود.

کلمه هم وقتی که

حروف از مخارجش ادا شود

بالتبع یک ساختاری پیدا

می‌کند، منتها در نسبت

کلمه با کلمه‌ی دیگر

نیز این مراعات باید

حفظ شود، مثل

حروف یرملون،

من ربهم

می‌شود مرَبهم،

یعنی در اینجا باز

یک بافت موسیقی خاصی را باید

رعایت کنیم مباحثی مثل ادغام و یرملون جزء

موسیقی کلمه محسوب می‌شوند که در کلام نیز این‌گونه

است. وجه کلام با موسیقی آوازی از این نظر شباهت دارد که هر دو از یک

دستگاه و از یک گوشه استفاده می‌کنند. حالا گوشه‌هایشان متفاوت است

ولی در قرائت همه اجزایش، از حروف، کلمه و کلام باید ساختار موسیقایی

داشته باشد. ولی در آواز فقط در کلمه، موسیقایی است، با اینکه آواز مبنای

موسیقی و تمام بحث فقه ما در مورد موسیقی آواز است و می‌گوید غنا آواز

است و صوتی انسانی است، حتی تعبیر به موسیقی نمی‌کنند و خیلی از

فقهاء، فقط می‌گویند آواز. می‌بینیم که موسیقی‌مان در شکل مذهبی و

دینی‌اش تحول و تکامل بیشتری دارد. اینکه در ابتدا با آن برخورد می‌شود

در واقع به وجهی از آن برخورد می‌شود که ما باید آن وجه را پیدا کنیم که

آن بخش چه تعارضی با دین می‌تواند داشته باشد.

این امر مهم‌ترین بخشی است که اندیشمندان و

فرهیختگان ما باید به آن بپردازند. هنر این نیست که ما بیاییم یک

محتوا را انتخاب کنیم و هر فرمی را که برایش ریختیم اشکالی نداشته

احکام این است. با توجه به این اصل، اگر سراغ موضوعی مثل موسیقی برویم باید توجه داشته باشیم که چرا اصولاً دین با این موضوع به این شکل برخورد کرده است. نه تنها در موسیقی بلکه در تجسیم هم همین حکم را کرده. از طرفی قرائت قرآن به هر صورت جزو موسیقی است. ما هر تعریفی از موسیقی داشته باشیم، قرائت کامل‌ترین نوع موسیقی است.

کمی مصداقی‌تر بگوییم، شما موسیقی ردیفی و آواز ایرانی را در نظر بگیرید که بسیار کامل است. اجزایی که موسیقی آوازی را تشکیل می‌دهد به جز ساز، حروف کلمه و کلام است. بنابراین کسی که آواز می‌خواند و شعری

از حافظ، سعدی، مولانا یا هر شاعر دیگر انتخاب می‌کند این شعر را در میزان خاصی از موسیقی و با لحنی که اصطلاحاً از آن تعبیر به دستگاه می‌شود مثلاً در سه‌گاه، همایون، نوا، شور، دشتی انتخاب و می‌خواند. آن

مایه در واقع تُنالیت، یا به اصطلاح آهنگ است. فرم صدایی است که از آن تعبیر به دستگاه می‌شود اگر بخواهیم روی ساز و روی فواصلی خاص که نت‌ها تشکیل می‌دهند مثلاً دو، ر، می، ف، س، لا، یکی از دستگاه‌ها

شکل می‌گیرد سی، کرون، مثلاً دستگاه شور. با چنین تعبیری می‌توانیم روی ساز هم، همان را اجرا بکنیم. آواز هم همان است یعنی یک فواصل

خاصی از موسیقی، لحنی را ایجاد می‌کند که از آن تعبیر به دستگاه می‌شود خواننده می‌شود که کلیت این لحن در دستگاه واحد و اجزایش متفاوت است، مثل فصلی می‌ماند که بخش‌های مختلف داشته باشد. یا

به سکansı می‌ماند که پلان‌های مختلفی داشته باشد، ولی در کلیت‌اش شکلی است که یک لحن کلی دارد که از آن تعبیر به دستگاه می‌شود. خوب این شخص وقتی این آواز را در دستگاهی می‌خواند به حروف و

کلمات آن کمتر دقت می‌کند و فقط بیان کلی کلمات برایش مهم است. شما مصرع شعری را در نظر بگیرید مثلاً «عکس روی تو چو در آئینه جام

افتاد»، شخص در آواز توجهی به این ندارد که کلمه عکس را به چه نحو بیان کند، فقط می‌گوید عکس. حال ممکن است این فرد ترک زبان باشد و لهجه داشته باشد یا شمالی باشد یا هر جای دیگری. یعنی؛ ممکن است

لهجه متفاوت باشد ولی فقط بیان می‌کنیم، «عکس روی تو چو در آئینه جام افتاد» یعنی؛ در حروف و کلمه هیچ تصرفی نمی‌کنیم. و فقط در جمله‌بندی و لحن در مایه‌ی مثلاً سه‌گاه یا چهارگاه و در گوشه؟؟؟؟؟ حصار خوانده می‌شود که از آن تعبیر به آواز می‌شود.

اما در قرائت این‌گونه نیست. در قرائت قرآن مثلاً در اصفهان یا در حجاز یا در سه‌گاه که حالا عرب‌ها تعبیر به سیگاه می‌کنند یا مثلاً در راست، در یکی از مقامات که آن هم ایرانی است خوانده می‌شود. هم

کلماتش را باید به نحو موسیقایی خاص بیان کنند و هم حروف و هم کلامش را. ولی در آواز فقط جمله است که ساختار موسیقی دارد اما در قرائت هم جمله هم کلمه، هم حروف. یعنی شما وقتی حرف می‌زنید

(صاد) باید از جای خاصی بیان شود و به اصطلاح مخرجی خاص دارد که

مدخلی به بحث موسیقی در جامعه اسلامی

ایرج نعیمایی

تقریباً همین‌گونه است. یعنی اگر کتاب‌های فقهی را باز کنید، مثلاً کتاب مکاسب مرحوم شیخ انصاری در بخش محرمات می‌فرماید «التجسیم فی الجمله حرام» است. یعنی مجسمه». نقاشی و تصویرگری فی الجمله حرام است، یعنی؛ در واقع به نحو کلی می‌گوید حرام است، منتها مواردی استثنا می‌شود. کما اینکه در باب موسیقی هم همین را می‌گوید. چگونه است تجسیم حرام است، در حالی که تمام مساجد ما، تمام تزئین معابد ما، فقط تجسیم است و جز تجسیم چیزی نیست. یعنی ما تمام آن خشونت معماری که می‌توانست با سنگ و صافی دیوار وجود داشته باشد، همه را به وسیله تزئینات معماری از قبیل تذهیب و کاشی و کتیبه از بین بردیم و انسان وارد هر مسجد و هر مکان مقدسی که می‌شود، ملاحظه می‌کند که تمام تزئین و تجسیم است پس چگونه می‌شود حرام باشد. لیکن در جایی که قصد قربت لازم است، می‌بینید از همین ظاهراً حرام استفاده می‌شود. در واقع وجه حرمت بخشی از آن، به مبحث حکمت هنر اسلامی برمی‌گردد که نیاز به بحث معقول دارد که ما بخواهیم این بحث‌ها را کنار هم قرار دهیم و بگوییم چرا بخشی از هنر حرام است و علت آنکه فقه با آن این‌گونه برخورد کرده، این وجه حرمت، علتش چیست. در واقع به جهت تحلیلی و مناطی برویم، حال ممکن است در آن حکم به معنای فقهی نرسیم، ولی می‌توانیم از جهت فلسفه هنر و فلسفه زیبایی‌شناسی هنر اسلامی به یک نتیجه‌ای برسیم که چرا دین با بخشی از هنر مخالفت کرده است. این هنر چه ویژگی دارد، چه تمایزی دارد، چه خصوصیتی دارد که می‌تواند حرام تلقی شود و چه چیزی در انسان ایجاد می‌کند که با دین تعارض داشته باشد. این مطلب را بد نیست بدانید که اصولاً در دین همه چیز بر پاکی است و در واقع همه چیز ظاهر است، مگر دلیل و یقین بر نجاستش باشد. همه چیز بر حلیت است مگر دلیل بر حرمت باشد یعنی؛ اصل در دین اباحه است، اصل در دین پاکی است، یعنی آنچه وجود دارد، در همه هستی، در همه خلقت، وجهی از تجلی حق است و نمی‌تواند خبیث، کثیف و حرام باشد. بنابراین وجه حرمت، وجه عارضی است، وجه اصلی نیست و در فلسفه احکام هم همین‌گونه است، مثلاً فقه در محرمات می‌گویند چیزی که طبع انسان از آن منزجر است حرام است، مثل خوردن حشرات، یا خوردن خاک و چیزهای این‌جوری، چیزهایی که به عنوان پلیدی است. یعنی آن چیزی که انسان از آن منزجر است، حتی ظلم هم، از آن جهت که در جای خودش نیست، یعنی خروج از عدالت، خروج چیزی از جای خودش، خارج شدن چیزی از موضوع خودش و از مکان خودش تعبیر به ظلم می‌شود. بنابراین وجه حرمت اصولاً به وجه منفی و وجه غیراثباتی تعلق می‌گیرد، نه اینکه ابتدا ما بگوییم یک چیزهایی حرام است، یک چیزهایی حلال است. اصولاً این‌گونه نیست، همه چیز حلال است، مگر دلیل بر حرمتش داشته باشیم و همه چیز پاک است، مگر دلیل بر نجاستش داشته باشیم، یعنی اصل در

اصولاً برخورد اهل دین با موضوعات اجتماعی متفاوت و گاه متباین است. ساختار تشکیلاتی اسلام در طی سه و چهار قرن اولیه اسلام شکل گرفته و این‌گونه نبوده که در ابتدا همه‌ی موضوعات به صورت تعریف شده‌ای بیان شده باشد. بخشی از موضوعات در خود قرآن به صراحت بیان شده و به برخی نیز به صورت کلی اشاره شده است. احکام و موضوعات دینی هم در همان ابتدا به صورت‌های مختلف در خود قرآن، در سیره‌ی پیامبر و معصومین که از آن تعبیر به سنت می‌کنند بیان شده است «سنت همان گفتار، کردار و مکتوبات و تقریرات معصومین است» که معمولاً فقها با اتکاء به این دو و اضافه نمودن عقل و اجماع سعی می‌کنند احکام اجتماعی و شرعی را استنباط کنند.

یکی از موضوعاتی که مبتلا به اجتماع بوده و از صدر اسلام نیز اسناد و مدارک از آن داریم که دلالت واضحی ندارند، بحث موسیقی است. در خود قرآن ما هیچ آیه‌ای که تصریح بر حرمت موسیقی داشته باشد نداریم. اگر موسیقی را به معنای عام خودش بگیریم، شامل همه الحانی می‌شود که به عنوان کلام یا آواز از انسان یا حیوان یا از آلات موسیقی سر می‌زند، اگر به این تعبیر به موسیقی نگاه کنیم، گاه موارد تأیید هم داریم مثل آیاتی که می‌فرمایند: *وَرَتَّلُ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً*. قرآن را با ترتیل بخوانید، یا احادیثی که توصیه می‌کند به خواندن قرآن با صدا و آواز خوب. بنابراین هیچ بیان؟؟؟ در قرآن در ذم موسیقی نداریم و آیاتی هم که به آن استناد می‌شود آیاتی است که یا موضوعش با موسیقی متفاوت است و یا عام‌تر از موسیقی است و یا دلالتش وضوح ندارد. مثلاً یکی از آیات سوره‌ی مبارکه‌ی حج می‌باشد: *وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ*. از قول زور پرهیز کنید که در بعضی از روایات قول زور همان موسیقی است یا در جاهای مختلف دستور داده شده که از لَهو و لعب پرهیز کنید و تعبیر شده که لَهو و لعب همان موسیقی است که البته این‌گونه نیست چون لَهو و لعب می‌تواند هم موسیقی و هم غیرموسیقی باشد، یعنی موسیقی می‌تواند از مصادیق آن باشد. مشکلی که ما در این بخش داریم استنباط از احادیث است.

احادیث متفاوت است و بخشی از آن در تأیید موسیقی و برخی دیگر در تکذیب موسیقی است و همین امر سبب شده است که بعضی فقهای ما استناد بکنند به احادیثی که در حرمت هست و آن را حرام بدانند و بعضی‌ها نیز به احادیثی که در غیر حرمت هست استناد کرده و آن را حلال بدانند و بعضی‌ها تفصیل قائل شوند و بگویند این نوع موسیقی مثلاً مناسب و حلال است و این نوع موسیقی حرام است. بخشی از آن احادیث که اشاره به حرمت آن دارند، موسیقی‌های حرام و آنهایی که اشاره به حلیت دارند، موسیقی حلال است. ما این مشکل را نه تنها در موسیقی، بلکه در بقیه‌ی هنرها نیز داریم. یعنی شما اگر احادیث را از ابتدای دوره اسلامی بررسی کنید، می‌بینید که برخورد دین با بقیه‌ی رشته‌های هنری

جامعه اسلامی می‌توانند بیان کنند. ببینید از همان ابتدا نوشتن علائم و به اصطلاح آوا نگاری‌ها را برای ثبت موسیقی و وضع موسیقی انجام دادند که بعدها توسط افرادی مثل فارابی، صفی‌الدین ارموی، عبدالقادر مراغی، قطب‌الدین شیرازی، بوعلی‌سینا و غیره و به تدریج کامل‌تر می‌شود و افرادی مثل خواجه نصیرالدین طوسی و حتی خیام. همه‌ی اینها رسالاتی را در باب موسیقی دارند و بحث‌های بسیار اساسی را منطبق با تفکر مطرح می‌کنند. برای نمونه بزرگترین کاتب قرآن که در فاصله‌ی قرن هفتم تا قرن دهم شهرت جهانی دارد و حاکم علی‌الاطلاق خوشنویسی در جهان اسلام به شمار می‌رود، یاقوت مستعصمی است که در دربار خلیفه مستعصم بود.

بعد که خلیفه کشته می‌شود به دربار جوینی‌ها می‌آید و نقل شده است که بیش از سیصد قرآن کتابت کرده است. در تحقیقی که از آثار این مرد بزرگ جمع‌آوری کرده‌ام، بیش از چهل قرآن را شناسایی و فهرست نموده‌ام. خوب یاقوت استادش کیست؟ صفی‌الدین ارموی، یعنی صفی‌الدین ارموی بزرگترین موسیقی‌دان تاریخ دوره‌های اسلامی است و حتی در کشورهای غیر اسلامی نیز مشابه‌اش را نداریم. مفسر هم هست یعنی هم مفسر است هم موسیقی‌دان و هم خطاط. و کاتب قرآن قطب‌الدین شیرازی یکی از بزرگترین مفسرین تاریخ است، فقیه است و موسیقی‌دان، و صاحب کتاب درةالتاج.

عبدالقادر مراغی می‌گوید در صغر سن حافظ کل قرآن بودم و برای اینکه صدای خوب را از بد تشخیص دهم و از قرآن بتوانم به نحو متناسب استفاده کنم و قرآن را خوب بخوانم، پدرم مرا به کلاس موسیقی فرستاد و در کلاس موسیقی، فهمیدم که استعدادی که خداوند در موسیقی به من داده از بقیه هنرها بیشتر است. بنابراین در این رشته متمرکز شده و آثاری را به وجود آوردم. فواصلی را کشف و سازهایی را اختراع کردم. خوب ایشان فقیه است، حکیم است، حافظ کل قرآن است و قاری بزرگی است که خیلی‌ها معتقد بودند بعد از حضرت داوود(ع) هیچ کس زیبایی صدای عبدالقادر مراغی را نداشته است. همین موسیقی امام علی(ع) را استاد فخرالدینی از موسیقی عبدالقادر مراغی گرفته و حتی شعر اوست. متن و ساختار موسیقی و تصنیفش متعلق به خود او است. هم شعر عربی می‌گفت و هم شعر فارسی و هم ترکی و در واقع به هر سه زبان شعر می‌گفت. این نوع آدم‌ها را در اوائل اسلام و در صدر اسلام داریم. مثلاً صفی‌الدین ارموی تمام نسبت‌های موسیقی را که با گوش انسان ملائمت دارد مشخص و تدوین می‌کند، مثل جدول مندلیف. تمام نسبت‌هایی را که انسان می‌تواند بشنود همه را جدول کرده و می‌گوید مثلاً این سی و سه هزار نسبت وجود دارد و این تعدادش ملائمت و مناسب گوش انسان هست و این تعداد نسبت‌ها با گوش انسان تنافر و تباین دارد. و با این تعداد نسبتش کمتر یا زیادتز است. درحالی که در موسیقی معاصر نه در ایران و نه در کشورهای غربی که بسیار نیز زحمت کشیده‌اند به این حد از موسیقی نرسیدند. بحث فیزیک در موسیقی الان بحث نویی است. بحث این نسبت‌ها با انسان و با گوش او، بحث بسیار پیچیده‌ای است که هنوز

هم نتوانسته‌اند کار مشخصی را و به خصوص ملائمت طبع را ترسیم کنند. این بحث بسیار مهم است که هم به روان‌شناسی و هم به فیزیک و هم به خیلی از مسائل دیگر برمی‌گردد که در آن زمان اینها انجام دادند. می‌بینیم که موسیقی از نظر اسلام، از این جهت به یک تکامل رسیده یعنی به همان میزان که ادبیات ما در گذشته رشد کرده، موسیقی نیز در آن زمان رشد کرده است. یعنی حافظ خوش الحان. خودش می‌گوید حافظ خوش‌الحان، همان قدر که شعر می‌گوید، همان قدر هم قرآن را خوب می‌خواند و همان قدر صدای خوبی دارد. جامعه نمی‌تواند یک هنرش در اعلا و هنر دیگرش در حضيض باشد، یعنی زمانی که سعدی یا حافظ را در اوج داریم نجوم، ریاضیات، هندسه و موسیقی ما هم به همان میزان در اوج است. شما آثار تجسمی و معماری قرن هفتم و هشتم را نگاه بکنید ببینید که هیچ کمی از ادبیات ما ندارد.

متأسفانه بعد از دوران صفویه در همه بخش‌ها نزول داشتیم، به خصوص در موسیقی به دلیل تأثیر خاص حکومت عثمانی بر مردم و تحریک آنها به سوی عوام‌گرایی و درگیری که توجه مسلمین و دانشمندان را از مباحث علمی گرفته و به درگیری‌های مذهبی و سیاسی کشاندند. یعنی شما مثلاً در زمان سعدی نمی‌فهمید سعدی شیعه است یا سنی و یا شیعه بودن حافظ و بقیه شعرا هم همین‌گونه است. یاقوت و افرادی که ما در این زمان داریم آدم نمی‌شود بفهمد حتی مذهب‌شان چیست؟ نه اینکه آنها متافق بوده‌اند نه، آنقدر نسبت‌شان با حق وضوح داشت که آدم آن صفت‌هایی را که به عنوان صفت‌های ممیزی بوده اصلاً نمی‌بیند. بیان مولوی را در احوال شیعه و ائمه نگاه کنید از همه شیعیان بهتر گفته‌اند، به طور مثال به اشعاری که ایشان برای امام حسین(ع) یا برای امام علی(ع) سرودند نگاه کنید. این زمان، زمانی است که مردم نسبت‌شان با دین، نسبت‌شان با تفکر، نسبت‌شان با حق، خیلی مشخص‌تر است و اصولاً تفکر دینی در جامعه آتی مشکل دارد. یعنی ما همه ابزارهای هنری و مصادیق هنری را داریم، از کاشی گرفته تا سفال، از معماری تا ادبیات، هرکدام را که بخواهیم تجزیه‌اش بکنیم وجه تفکر دینی را در آن می‌بینیم. مشکل فقهی در آن زمان به صورت فعلی نداریم. بعدها در بررسی یکسری احادیث می‌گویند موسیقی از شیطان است. گوش نکنید، لهو و لعب است و... بنابراین احتیاطاً فقها می‌گویند آقا گوش نکنید حرام است. ما باید بررسی کنیم آنچه گفته شده مربوط به چه چیزی بوده و آیا مربوط به موارد خاص بوده یا مربوط به این مسئله بوده که می‌خواستند بیان احکام کنند. این دو با هم خیلی خیلی فرق می‌کنند. ما خیلی از احادیث مان و خیلی از فقهایمان این اعتقاد را دارند که احادیثی که در مزیت موسیقی وجود دارد احادیثی است که اشاره می‌کند به همان لهو و لعبی که درباریان اموی داشتند و خود اهل موسیقی هم همان را حرام می‌دانند، یعنی همان طور که ائمه حرام می‌دانسته‌اند آنها هم حرام می‌دانسته‌اند. همین الان اگر بخواهید استادان موسیقی را شکنجه بکنید باید یک موسیقی مبتذل برای آنها بگذارید، هیچ چیز برای آنها بدتر از این نیست. اگر کتکشان بزنید و یا در تنگنای مالی قرار بدهید، تحمل می‌کنند

باشد. اصلاً این گونه، نیست. خود فرم در هنر و خود قالب معنی دارد، تأثیر دارد، حرف خاص دارد. در مبانی هنرهای تجسمی، مثلاً کادرها هر کدام مفهوم و تأثیر خاصی دارند. اگر بخواهید تمرکز را ترسیم بکنید، نمی‌توانید مثلاً در یک شش گوش قرار بدهید و باید به طور نمونه در یک دایره یا یک نقطه بکشید. یا وقتی می‌خواهید مفهوم نگاه شخص به جایی را طراحی بکنید، باید یک کادر مستطیل بکشید که به طور مثال جلوی دید انسان باز باشد. اصولاً کادرها مفاهیم خاصی دارند. شما نمی‌توانید این مفاهیم را از این کادر بگیرید و چیز دیگری به کار ببرید. یعنی اصولاً نسبت بین فرم و قالب و محتوا یک نسبت منطقی و یک نسبت معنایی است و اصولاً زیباشناسی در هنر بخشی از همین تناسب است. ما نمی‌توانیم در موسیقی بیابیم و بگوییم یک شعر خوب را روی موسیقی قرار بدهیم، بلکه برعکس این است. چون موسیقی تأثیرش تأثیر عقلی نیست و تأثیر حسی است، یعنی شما وقتی می‌شنوید، قبل از آنکه تعقل بکنید بر شما تأثیر می‌گذارد. بنابراین باید ببینیم خود موسیقی چه مفهومی

دارد. این نسبت‌ها چه تأثیری دارند. در واقع این امر به حکمت هنر اسلامی و زیبایی‌شناسی موسیقی ایرانی برمی‌گردد و در اینجا است که رابطه بین حکمت هنر اسلامی و موسیقی و زیبایی‌شناسی با مبانی فقهی به هم گره می‌خورد. یعنی آنجا می‌توانیم وجه حرمت را با وجه ابتدال و وجه ظلم و وجه خروج از تعادل و وجه نسبت‌های غیرمنطقی را با هم یکی فرض کنیم و وجه حلیت را با وجه مثبت خیر و زیبایی. یعنی بیابیم وجوهی را نه تنها مثبت، بلکه مستحسن بگوییم. ما به هر صورت نوعی موسیقی داریم که باید در آن قصد تقرب کنیم. شما قرآن را اگر بخواهید بخوانید، باید وضو داشته باشید و در آنجا قصد قربت کنید. این نوعی موسیقی است. همه اینها موسیقی است و نه تنها مسلمانان بلکه تمام ادیان چه ادیان الهی و توحیدی و چه ادیانی مثل جین و شینتو و دیگر ادیانی که در شرق وجود دارند، همه این ادیان تمام آداب و رسومشان

ساختار موسیقی و حرکتی دارد.

ما نمی‌توانیم این ساختار را از آنها بگیریم چرا که در ذات اینهاست، یعنی اصلاً در وجود هست. بنابراین وجه حرمت قطعاً به این اصل بر نمی‌گردد، بلکه به آن بخش‌هایی برمی‌گردد که با مفاهیم توحیدی تنافی دارد که پیدا کردن آن لازم‌ه‌اش، هم شناخت مبانی تخصصی اسلام‌شناسی و دین و هم از طرفی شناخت موسیقی است. یعنی ما باید بدانیم که موسیقی چیست و چه مفاهیمی دارد. از این روست که در صدر اسلام یعنی در قرن دوم به بعد علمای اسلامی بحث‌های مفصل و مستوفی انجام دادند و الحق آثار گرانبهایی تا قرن نهم خلق کردند. متأسفانه از آن به بعد این امر کم‌رنگ شده به حدی که اکنون مردم نه این افراد و نه آثارشان را می‌شناسند و حتی شناختی از آنچه در گذشته داشتیم یعنی از قرن سوم نیز ندارند. در این دوره افرادی مثل ابراهیم زل زل، اسحاق موصلی، بحث‌های بنیادی را شروع کرده و می‌گویند جامعه‌ای که تفکر توحیدی و اسلامی بر آن حاکم است بالطبع باید همه موضوعات آن منطبق با این تفکر باشد. اسحاق موصلی به صراحت بیان می‌کند که ما دو نوع موسیقی داریم یک نوع موسیقی یونانی است و نوع دیگر موسیقی دربار است.

وی می‌گوید در موسیقی یونانی به دلیل اینکه تفکر یونانی، تفکر مادی است و برای نیازهای مادی جامعه مناسب است. بنابراین موسیقی یونانی نمی‌تواند منطبق با تفکر جامعه اسلامی باشد. این نوع نگاه هوشمندی بسیاری می‌خواهد یعنی در این روزگار، روشنفکرانمان این درک کافی و جامع را ندارند. مثلاً هنوز ما اخلاق ارسطویی را سعی می‌کنیم با همان قوانین و با احادیث و روایات خودمان منطبق کنیم و فکر می‌کنیم اینها می‌توانند به جامعه کمال ببخشند مثل کتاب اخلاق ناصری. و فکر می‌کنیم می‌توانند جامعه را به تعادل و اعتلاء برسانند.

ما هنوز این درک را پیدا نکرده‌ایم ولی آنها در همان زمان بیان می‌کنند که چون در آن زمان علم از یونان به عربی و فارسی ترجمه می‌شد و موسیقی یونانی نیز به دلیل اینکه ساختار مادی دارد و برای نیاز مادی جامعه طراحی شده است منطبق با جامعه اسلامی نیست.

موسیقی درباری هم از آن رو که برای بهره‌گیری از مفاصد و ابتدال و شهوت و چیزهای دیگر بوده، نمی‌تواند موسیقی جامعه اسلامی را تشکیل دهد. این حرف متعلق به قرن دوم و سوم می‌باشد. می‌گویند بنابراین ما فواصلی را وضع و اختراع کردیم، حالا اختراع نگوییم کشف کردیم. آمدیم نسبت‌هایی را وضع کردیم که این نسبت‌ها مفاهیمی را با



شناخت آن موضوع الزامی است. اگر با کسانی که با موسیقی برخورد می‌کنند صحبت کنید می‌بینید شناخت تخصصی از موسیقی ندارند. در مورد همین اصطلاحات که در کتب فقهی داریم یکی می‌گوید غنا حرام است و اصلاً کلمه موسیقی را به کار نمی‌برد. خوب آیا موسیقی با غنا یکی است. بعد غنا را تعریف می‌کند که غنا صوتی است انسانی، آواز انسانی که چهچه داشته باشد و طرب‌انگیز باشد مناسب مجالس لهو و لعب است. خوب اگر در جاهایی که آوازش چهچه ندارد این از موضوع غنا اصولاً خارج است. چهچه آواز ایرانی است کمی هم در آواز عربی است و در آواز آمریکای لاتین که اصلاً چهچه نمی‌زنند. در فقه همه شروط را با هم بیان کردند که اگر همه اینها با هم باشد غناست و غنا حرام است، نه اینکه یکی‌اش باشد یکی‌اش نباشد. غنا حرام است. خوب پس شامل آواز می‌شود و دیگر ساز را در بر نمی‌گیرد. بعضی‌ها بیان می‌کنند که موسیقی لهو و لعب است و در قرآن آمده است که از لهو و لعب بپرهیزید. بنابراین ما هم باید بپرهیزیم. چون لغو کلام بیهوده و لهو عمل بیهوده است و هر عمل بیهوده‌ای حرام است. پس خیلی کارهایی که الان در رسانه‌های جمعی انجام می‌گیرد و صرفاً برای پر کردن اوقات فراغت است در واقع به نحوی لهو و لعب است و می‌تواند نوعی موسیقی لهو و لعب باشد مثل خیلی از چیزهای دیگر. بنابراین کلامی که مهمل است لغو است و کاری که بیهوده باشد لهو است، مثل شمردن کاشی‌های یک ساختمان که کاری بیهوده است. این لهو و حرام است و در این باره بحثی نداریم. ولی خود لهو که موسیقی نیست. در قرآن کلمه موسیقی نداریم و استفاده‌ای که از این نوع تعابیر می‌کنند مثل قول زور. معنای لغوی‌اش استخوان جنجالی سینه است که منحرف است به دو سمت و چون انحراف دارد و از خط مستقیم عدول کرده است به معنای دروغ هم گفته می‌شود. یعنی قول زور یعنی قول دروغ چون این استخوان کج هست از مسیر مستقیم منحرف است و تعبیر به دروغ شده. خوب باز این هم ربطش به موسیقی از لحاظ لغوی هیچ تناسبی ندارد بلکه اگر موسیقی دروغ، باطل و منحرف باشد خوب شامل می‌شود. ولی موسیقی قول زور نیست. از طرفی می‌دانیم تعابیری که به کار گرفته شده این تعابیر جامع‌تر از موسیقی می‌باشد و می‌تواند شامل موسیقی و کارهای دیگر هم باشد. بنابراین اگر دقت بکنیم می‌فهمیم که این امر شناخت موضوع نیست یعنی چیزی را حرام بدانیم که نمی‌دانیم چیست، جمعیتش چیست، محدوده‌اش چیست و اجزایش چیست. همان‌طوری که قبلاً گفتم محدوده موسیقی از یک طرف شامل قرائت قرآن و الحان مذهبی می‌شود و از طرف دیگر شامل ردل‌ترین چیزها می‌شود، بنابراین باید کاربرد این‌ها را مشخص کنیم. در گذشته در همان حوزه‌هایی که عرض کردم موسیقی ما تفسیر شده است، یعنی ما موسیقی عروسی، موسیقی عزا، موسیقی رزم، موسیقی ورزش، موسیقی بزم، موسیقی شادی و موسیقی برای آن کسی که از حج آمده داریم. همچنین موسیقی برای کسی که جوانش مرده با موسیقی کسی که پیرش مرده فرق می‌کند. موسیقی برای کشاورزی داریم، برای دامداری داریم. موسیقی کاربردی داریم، که به این نحو الان هم هست. یعنی اگر کسی با موسیقی مقامی آشنا باشد می‌بیند که همه موسیقی ما تبیین شده است. حتی موسیقی ذکر داریم، مثل موسیقی مقام الله در تربت جام که براساس ذکر یا الله‌سازی است که آوازی هم نیست و

براساس همان تکرار کلمه یا الله ساخته شده و برای ذکر استفاده می‌کنند. یعنی هر موسیقی جای خودش را دارد کار خودش را دارد و در واقع یکی از موهبت‌های الهی است که خداوند به انسان داده و باید از آن استفاده صحیح بکند. جالب است که بدانید همه انبیاء و پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام بدون استثناء از صدای خوب برخوردار بودند یعنی این جزء ویژگی‌های پیامبران بوده که صدای خوش داشتند یعنی پیامبر و معصومی نداریم که صدای خوبی نداشته باشد. این موهبتی است که خداوند به همه پیامبران داده که از آن استفاده می‌کردند. داریم که وقتی حضرت سجاد(ع) قرآن قرائت می‌کردند کسانی که کارشان آوردن آب بود و آبرو فروش و سقاء بودند نزدیک خانه حضرت که می‌رسیدند، می‌ایستادند تا صدای قرآن ایشان را بشنوند و ترافیک در راه‌بندان ایجاد می‌شد.

یا حتی زمان خود پیامبر گوش کردن آیات قرآنی را کفار منع کرده بودند به این جهت که پیامبر با لحن و صوت خوب می‌خواند و اینها می‌ترسیدند که این صدای خوب تأثیری در نفس اینها داشته باشد. در نتیجه مانع می‌شدند و نمی‌گذاشتند بشنوند. والا الان کفار قرآن را می‌شنوند که می‌بایست بلافاصله تأثیر بگذارد اگر صرف شنیدن تأثیر کامل می‌گذاشت می‌بایست همه‌ی کفار جهان مسلم شدند. بنابراین نحوه‌ی شنیدن و تأثیر آن فرق می‌کند، ولی این تأثیر همراه با کلام امام و معصومین بیشتر بوده است.

این است که در واقع خود موسیقی فی نفسه یکی از وجه‌های وجودی انسان است و یکی از تجلیات حق است. همه آنچه وجود دارند تجلی حق‌اند و اگر چیزی حرام محسوب می‌شود از وجهی است و از جهتی است که می‌تواند تباین و تنافری با حق داشته باشد و انسان را از یاد حق دور کرده و از تعادل خارج کند و توجه به بدی دهد. بلکه با این شرایط هر چیزی که باشد نه فقط موسیقی، حتی کلام خدا را کسی بخواهد به این نحو بخواند و بخواهد تأثیر منفی بگذارد آن هم حرام می‌شود. مثلاً در جنگ صفین هنگامی که از کلام خدا و از خود قرآن می‌خواستند استفاده بکنند، حضرت علی(ع) فرمودند من قرآن ناطقم و آن کاغذ پاره‌ای بیش نیست. این تعبیر برای چیست برای این است که از خود حق هم اگر بهره‌گیری ناحق شود حرام است، چه رسد به اینکه وجهی از تجلی حق باشد می‌خواهد موسیقی باشد یا چیزهای دیگر.

از این رو موسیقی نیز مثل بقیه مفاهیم دیگر می‌تواند در جامعه‌ی کنونی در خدمت به جامعه‌ی انسانی - اسلامی و در خدمت تفکر، انسانیت، سلامت، دفاع و مقاومت جوامع اسلامی و در خدمت به مفاهیم و اعتقادات. مذهبی باشد. وسیله‌ای است بسیار مؤثر که اگر در خدمت نباشد لاجرم در مقابل حق خواهد بود و اینگونه نیست که موسیقی بی‌تفاوت باشد و به اصطلاح مانعة‌الخلو است و یعنی یا در خدمت است یا در ظلمت و مرز آن بسیار حساس است که متخصصان می‌توانند تعیین کنند. لذا اگر موسیقی در جهت اسلام باشد می‌تواند هم در هنجار جامعه و هم در تعالی آن نقش اساسی داشته باشد و اگر در این جهت نباشد معمولاً در مقابل خواهد بود.

همان‌گونه که لهو و غنا و ابتذال اعم از موسیقی است و در هر چیزی باشد حرام است حتی قرآن اگر با غنا خوانده شود حرام خواهد بود. والسلام

ولی یک موسیقی بد را نمی‌توانند تحمل بکنند. چون میزان معرفتی که افراد نسبت به یک موضوع دارند به همان نسبت نیز تأثیرپذیری بیشتری از آن دارند، یعنی در شکل خویش بهتر لذت می‌برند. چون به وجه

زیبایی‌شناسی‌اش بیشتر پی می‌برند و در شکل بدش

نیز بیشتر تنفر دارند. خیلی از فقها اعتقادشان بر آن است که شناخت زمان و مکان و شرایط به خصوص در فقه شیعه بسیار اهمیت دارد و اصولاً ولی فقیه کسی است که اضافه بر شرایط فقهی نسبت به دوران و زمانه و شرایط سیاسی اجتماعی آگاهی کامل داشته باشد. بحث این است که خداوند همه چیز را خلق کرده نوع درک انسان از وجود، چیزهایی است که می‌بینیم، می‌چشمیم، لمس می‌کنیم و چیزهایی است که می‌شنویم و در هر صورت آن رابطه براساس احساس و درک ماست. این درک‌های ما یا حسی و یا عقلی یا بصری و یا شنیداری است. اینکه کلیتش نمی‌تواند حرام باشد. بنابراین باید ببینیم وجه حرمت در چیست. اگر در رابطه یا حق و حقیقت وجود هست که نمی‌تواند حرام باشد. چون خود وجود، تجلی از خود حق است و وجود، عبث خلق نشده است. فقط زمانی می‌تواند اشکال داشته باشد که این نسبت را به هم بزنیم یعنی بیابیم از اصلی بهره بگیریم که این فواصل انسان را از یک حال عادی به یک حال غیرعادی تغییر می‌دهد و از یک حال مثبت به حال منفی در می‌آورد. در انسان خشونت و ردیلت و پستی ایجاد کند. موسیقی در انسان این تأثیرها را دارد. اینها را کسی انکار نمی‌کند یعنی اکنون همه واقفند که این موسیقی روی گیاه، روی حیوان و روی همه موجودات دیگر تأثیر می‌گذارد. ما باید این تأثیرات را بشناسیم و میزان و نوع تأثیرگذاری آن را تشخیص بدهیم و اگر مثبت بود از آن بهره بگیریم و اگر منفی بود از آن دوری کنیم. مرثیه ما مگر موسیقی نیست. در تمام آداب مذهبی ما موسیقی وجود دارد.

اگر این سینه‌زنی‌های ما را به یک نفر از مردم آمریکای لاتین نشان دهند و به او بگویند این چیست قطعاً می‌گوید این رقصی است متعلق به کشورهای شرقی. چون بر ساختار موسیقی هم ریتم دارد و هم حرکت موزون، منتها محتوایی که دارد محتوای غنایی نیست. محتوایی است که انسان را به حال تفکر، به عدالت و به چیزهایی سوق می‌دهد که ارزشمند است. ما معمولاً تا حد زیادی با مسائل و موضوعات غیرتخصصی برخورد می‌کنیم. اصولاً مادر فقه برای استنباط احکام که اعتبارات شرعی و فرعی است برای اینکه مبانی داشته باشد علمی داریم به نام علم اصول که در واقع منطقی است که به وسیله آن علم فقه استنباط می‌شود. برای اینکه مصداقی بحث کنیم از علم اصول مثالی می‌زنم شما جایی

نشسته‌اید از بیرون یک نفر خبر می‌آورد که شخصی دم در، پشت دیوار ایستاده و می‌خواهد شما را با چوب بزند. در مقابل این خبر چه عکس‌العملی باید داشته باشید. یک وقت می‌گویید این شخص ممکن است دروغ بگوید و اصلاً توجهی نمی‌کند، یک وقت هم هست که

می‌گوید من هم یک چوب برمی‌دارم که اگر خواست بزند من هم او را بزنم و وقتی دیگر هم می‌گوید من از در پشتی می‌روم که انسان در مقابل این خبر می‌تواند موضع‌گیری‌های متفاوتی داشته باشد یا مثلاً می‌گوید من همراه دوستانم می‌روم که اگر خواست من را بزند بتوانم از خود دفاع کنم. علم اصول درباره این موضوع بحث می‌کند که اگر یک خبری را برای شما آوردند چقدر به آن اتکا بکنید. به چه میزان خبر می‌تواند برای شما موثق باشد.

یکی از کاربردی‌ترین علمی که فقها با تکیه بر آن استنباط احکام می‌کنند علم اصول است. فقها با تکیه بر این علم کاملاً عقلی و براساس چهار اصل کتاب، سنت، عقل و اجماع استنباط و اجتهاد می‌کنند. این علم به نحوه بررسی عقلی و تاریخی احکام و بررسی دلالت الفاظ و دیگر اصول می‌پردازد مثل حجیت قطع - و ظن - و شک و بررسی حجیت خبر واحد - و مباحثی مثل استصحاب حکومت و ورود.

پس علم اصول علمی است که به کمک آن استنباط احکام می‌کنند. یکی از بحث‌های علم اصول برای بیان حکم، شناخت موضوع لازم است. یعنی اگر می‌خواهید بگویند که این خوب یا بد است ابتدا باید این آب را بشناسید، میزانش چیست، آب کر است، آب صاف است، یا آب مضاف یا آب میوه است یا چیز دیگری است. یعنی لازمه بیان هر حکمی شناخت موضوع آن حکم است. اگر من بگویم اقتصاد این است باید اقتصاد را بشناسم و اگر راجع به موسیقی قضاوت می‌کنم باید آن را بشناسم. اگر ما این اصل را بخواهیم بپذیریم آن وقت معنی‌اش این می‌شود که کسی که می‌خواهد در باب موسیقی نظری بدهد باید از موسیقی شناخت داشته باشد که این موسیقی چیست و سپس برایش حکم صادر بکند. باتوجه به اینکه موسیقی جمع ضدین است به گمان من جامع نقیضین است. یعنی موسیقی از وجهی در آن تقرب شرط است، مثل قرائت قرآن. یعنی این که شرط پرهیزگاری، شرط طهارت وضو و تقرب برای رضای خدا در آن می‌باشد. از طرفی می‌توان ردل‌ترین کارها را با موسیقی انجام داد و حتی در انسان خشونت ایجاد کرد که سبب قتل نفس شود و یا به پستی و ردالت بکشاند. در واقع موسیقی می‌تواند جامع نقیضین، باشد جامع خیر و شر باشد، پس چگونه من می‌توانم بر یک امری که این همه گستردگی و شعب دارد یک حکم بدهم. بنابراین اگر بخواهیم حکمی صادر بکنیم